

عظمت از خاستگاه



دکتر رضا شرفزاده



سینه‌های مردم بدین صورت افسانه‌وار بوده و شمس قیس رازی نیز آن را، در قرن هفتم، نقل کرده باشد. اما چند نکته مسلم است: یکی اینکه، به وجود آمدن قالب رباعی، به شاعری ایرانی - رودکی یا هر کس دیگر - اسناد داده شده است.

دیگر اینکه منشأ و موطن پیدایش رباعی، خراسان بوده است. و نکته مهم‌تر و شاید اصلی، بر سر کودک خراسانی است، که «ذکای طبع» و «صفای قریحت» او، مجبول به سرودن مصرعی در این وزن - وزن رباعی - بوده است. آیا این وزن، اتفاقی بر زبان این کودک جاری شده یا سابقه ذهنی - در ذهن همه صاحب ذوقان خراسانی، چه پیش از اسلام و چه بعد از آن - داشته است؟

(متأسفانه، رباعی و دوبیتی، چون زبان دل و عاطفه مردم بوده است، کمتر ثبت و ضبط شده است و به همین جهت قضاوت در این باره را مشکل می‌کند.)

۲. در بین رباعیاتی که بر زبان شیخ ابوالحسن خرقانی - شخصیت بارز خرقانی در قرن پنجم و دوست و استاد شیخ ابوسعید ابی‌الخیر - جاری شده، رباعی است به زبان پهلوی (محبوب/۱۳) بدین صورت:

تا گور نشی با ته بئی یار نبو

چون گورشی، از بهر بئی عار نبو

اوراکی میان بسته ز نار نبو

اورا به میان عاشقان کار نبو

که خبر از رباعیات دیگری پیش از شیخ ابوالحسن خرقانی - با این زبان -

بدون شک، دو قالب رباعی و دو بیتی، قالبهای اصیل ایرانی است و در حقیقت، ایرانیان زمره‌های عاطفی خود را در این دو قالب بیان می‌کرده‌اند. باید گفت، همان گونه که «فهلویات» زبان دل و عاطفه مردم عراق عجم بوده (محبوب، محمدجعفر بی‌تا/ ۹۸) به نظر می‌رسد که چهارگانه‌ها یا رباعیات، زبان دل مردم خراسان بوده است.

بر این گفته، دلایلی چند وجود دارد:

۱. در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم، ابداع وزن و قالب رباعی - با تردید - به رودکی، اسناد داده شده است. شمس قیس رازی، طی داستانی، ابداع این وزن را چنین بیان می‌کند:

«... یکی از متقدمان شعرای عجم و پندارم رودکی - وَاللّٰه اَعْلَم - ... وزنی تخریج کرده است که آن وزن را رباعی خواننده و الحق وزنی مقبول و شعر مُستَلَد و مطبوع است و از این جهت، اغلب نفوس نفیس را بدان رغبت است و بیشتر طبع سلیم را بدان، میل ...» (مدرس رضوی، ۸۳/۱۳۱۴) و پس از آن داستان گوز بازی کودکی را نقل می‌کند که گردکان او، از گوز بیرون افتاد و به قهقری هم به جایگاه باز غلتید و کودک از سر ذکای طبع و صفای قریحت گفت:

«غلطان غلطان همی رود تا بن گوز»

«شاعر را این کلمات وزنی مقبول و نظمی مطبوع آمد، به قوانین عروض مراجعت کرده، آن را از متفرعات بحر هزج بیرون آورد ...»

(همان/ همان صفحه)

آنچه مسلم است این داستان پایه و بنیادی استوار ندارد - شاید در اذهان و

می‌دهد. زیرا که این رباعی بسیار پخته و به اسلوب است و چنین نیست که بالبداهه خلق شده باشد، ولی متأسفانه مانند بسیاری از دوبیتی‌های عامیانه و رباعیات دیگر - که فقط به صورت شفاهی آدا می‌شده است - در جایی مکتوب نیست.

۳. در بین مآخذ یونانی از وزنی به نام «پرسیفیک» (ریبکا، ۹۶/۱۳۵۴) نام برده شده، که در بین پارسیان رایج بوده و دارای دو هجای بلند و دو هجای کوتاه (U - U) که در عروض عربی به صورت «مُسْتَقْل» تلفظ می‌شده، که به احتمال قریب به یقین، همین وزن رباعی بوده است. زیرا که «U/U/U/U/U - /U/U - /U/U - /U/U/U - /U/U/U - /U/U/U - /U/U/U» که یکی از اوزان بیست و چهار گانه رباعی است - تلفظ می‌شود، که می‌توان آن را «مستفعل مستفعل مستفعل فعل» نیز خواند و هیچ مشکلی هم پیش نخواهد آمد. و این وزن بیشتر در خراسان رایج بوده است.



۴. دلیل عینی‌تر اینکه، در بعد از اسلام مهد رباعی و رباعی سرایی، در خراسان بوده است و رباعی سرایان بزرگ ایران، در این ناحیه بزرگ از ایران، به وجود آمده‌اند، از رودکی گرفته تا ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابی‌الخیر، خواجه عبدالله انصاری، خیام یا خیامی و بالاخره عطار نیشابوری و جلال‌الدین محمد مولوی بلخی.

با مقایسه همه رباعیاتی که در قسمت مرکزی ایران و حوزه‌های گوناگون ادبی، در ایران و خارج از ایران سروده شده، میزان رباعیات بازمانده از شعرای خراسان، به مراتب، بیشتر، عمیق‌تر و رایج‌تر است.

با بررسی و تحقیق در رباعیات موجود - به طور کلی - می‌توان سه نکته

اساسی را ذکر کرد:

۱. رباعی - چهارگانه - در اصل، شامل چهار مصراع هم‌قافیه - مُصَرَع - بوده است. رباعی مذکور از ابوالحسن خرقانی، به همین گونه است و با توجه به دیوانهای موجود - تا نیمه قرن پنجم - برتری یا رباعیاتی است که چهار مصراع آن مُصَرَع است. مثلاً در دیوان مسعود سعد سلمان - شاعر لاهورزاده همدانی اصل - از ۴۱۰ رباعی موجود در دیوانش، فقط پنج رباعی مُصَرَع نیست (به تصحیح رشید یاسمی، بخش رباعیات) - موقعیت زمانی و مکانی مسعود سعد در خور توجه است.

از نیمه دوم قرن پنجم، کم‌کم رباعی با سه مصراع هم‌قافیه - اول و دوم و چهارم - شایع می‌شود و از اواخر قرن شش به بعد، اکثر رباعیها، با سه مصراع هم‌قافیه است. - در تشخیص قدمت رباعیها، این نکته قابل توجه است.

۲. رباعی، که مختصرترین قالب شعر است - «دوبیتی» در حد آن و «فرد» کمتر از آن - خود به تنهایی، یک بُعد فکری شاعری را بیان می‌کند. به تعبیر دیگر، یک نکته ذهنی شاعر، در رباعی بیان می‌شود. در همین مورد می‌توان به این نتیجه رسید که شاعر، سه مصراع از چهار مصراع را به عنوان تمهید و مقدمه می‌گوید و نکته اصلی مورد نظر را در مصراع چهارم بیان می‌کند. مثلاً در این رباعی منسوب به خیام: (فروغی - فنی، ۷۹/۱۳۲۱)

در دایره‌ای که آمد و رفتن ماست

او را نه بدایت، نه نهایت پیداست

کس می‌تزند دمی در این معنی راست

کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست؟

که سه مصراع اول، مقدمه و زمینه‌چینی است برای بیان مفهومی متفکرانه و فیلسوفانه، که در مصراع چهارم آمده است.

یا: جان گرچه در این بادیه بسیار شتافت

مویی بنانست و بسی موی شکافت

گرچه زدلم هزار خورشید بتافت

اما به کمال ذره‌ای راه نیافت

(عطار، ۶۶/۱۳۵۸)

که حرف اصلی و اندیشه نهایی عطار، در مصراع چهارم آمده است. (رک. فروغی، ۱۱۷/۱۳۲۱)

۳. از زمان رونق و رواج عرفان در خانقاه‌های صوفیان، این گروه اقبالی شگرف به این قالب شعری نمودند - شاید به جهت رواجی که در اذهان و زبان مردم داشت - و اغلب برای تشحیذ ذهن مریدان و مستمعان، به تناسب حال و مقام، رباعی از خود یا دیگری، بر زبان می‌راندند.

این کار به حدی شایع بود که حتی رباعیاتی از قول عرفای بزرگ - که اغلب از آنان هم نبوده، مثلاً سه رباعی از قول بایزید بسطامی - نقل می‌کردند، و همین امر سبب به وجود آمدن «رباعیات سرگردان» در ادب فارسی شده است، به طوری که گاهی یک رباعی از قول چند نفر، در کتابهای گوناگون نقل شده است.

از بین عارفان مشهور، مجموعه رباعیاتی از شیخ ابوسعید ابی‌الخیر (م- ۴۴۰) و خواجه عبدالله انصاری (م- ۴۸۱) نقل کرده‌اند. این رباعیات را محققان از بین آثار منشور آنان، یا از کتب و جاهای گوناگون فراهم آورده‌اند. - البته این دو عارف نامی، به رباعی سرایی مشهورند (هر چند محمد بن منور، ساحت ابوسعید را از شاعری پاک می‌داند) (رک.



اسرارالتوحید/۱۰۵) در ضمن آثار منثور کسانی چون شیخ شهاب‌الدین سهروردی، شیخ احمد غزالی و عین‌القضاة همدانی رباعیات زیبایی آمده است که قابل ملاحظه‌اند.

اما بحث بر سر دو رباعی سرای مشهور، یکی فیلسوفی دل‌آگاه و دیگری عارفی دلسوخته، یکی عالم افلاک را با علم خویش درنور دیده و دیگری پشت پای بر افلاک زده، یکی با جبر و مقابله به گشودن مسائل پیچیده ریاضی رفته و دیگری با ریاضت و خودسازی به مقابله شیطان نفس برخاسته است، دو نیشابوری صاحب نام، دو رباعی سرای مشهور - خیام و عطار - .

حقیقت این است که از خیام، مجموعه رباعیاتی که بتوان آن را مستند به او کرد در دست نیست، ظاهراً کهنه‌ترین مجموعه‌هایی که در کتابخانه‌های داخله و خارجه موجود است، در اواسط قرن نهم هجری گرد آمده است که فرید؟؟؟ فاضل آلمانی یک نسخه به دست آورده که در پایان آن رقم ۲۲۱ دیده می‌شود، «لیکن چون کتاب به خط نستعلیق است ممکن نیست در آن سال نوشته شده باشد و آن رقم نباید تاریخ کتابت باشد، چه اهل خبره، تاریخ کتابت آن مجموعه را مقدم بر سده دهم نمی‌دانند» (فروغی، ۲۶/۱۳۳۱)

تحقیقات کریستن سن دانمارکی، راجع به رباعیات خیام نیز از ۱۸۹۷ میلادی - یعنی از هنگامی که ژرکوفسکی رساله‌ای به نام «عمر و رباعیات سرگردان» انتشار داد شروع می‌شود. این رساله را به هنگام تولد پروفیسور روزن، به عنوان هدیه به وی تقدیم داشته است.

کریستین سن، در این رساله می‌نویسد: «خیلی بعید است تمام رباعیاتی که به عمر خیام نسبت می‌دهند با آنکه دارای هدفها و منظوره‌های گوناگون است، محصول دماغی یک نفر باشد» (شجره، حسین، ۱۷۰/۱۳۳۰)

به دنبال این اظهار نظر، کسانی چون ادوارد براون، نیکلسن، دکتر روزن و برتلس و تنی چند از مستشرقان به کند و کاو در رباعیات خیام پرداختند و ترجمه‌هایی از رباعیات او ارائه دادند که مشهورترین آنان، ترجمه فیتزجرالد انگلیسی (به سال ۱۸۵۹) است که نام خیام را در اروپا و آمریکا و روسیه، برآورد.

لازم به ذکر است که نسخه‌های شامل ۲۰۰ رباعی مشهور به نسخهٔ ون هامر، و نسخه‌های در کتابخانه بودلیان، که در ۱۴۶۰ میلادی در شیراز نوشته شده! و نسخه‌های در انگلستان موجود است که شامل ۱۵۸ رباعی، و نسخه دکتر اسپرینگر - که در کلکته چاپ شده و شامل ۴۳۸ رباعی و نسخه کتابخانه آسیایی در کلکته، که شامل ۵۱۶ رباعی است، در اختیار فیتزجرالد بوده است که از بین آنها، رباعیات مشترک را که بالغ بر ۱۰۴ رباعی می‌شده، ترجمه کرده است. (بهاریان، اکبر، ۱۵/۱۳۴۵)

اما قدیمی‌ترین مأخذی که از خیام - ابوالفتح، غیاث‌الدین، امام محمد بن ابراهیم خیام - رباعی نقل شده، کتاب مرصاد العباد، از نجم‌الدین رازی است - عارف مشهور قرن هفتم که به سال ۶۲۰ یعنی ۱۰۳ سال بعد از مرگ خیام - که با توجه به تضاد فکری بین عارفان و فیلسوفان، با طعن و لمن بسیار از او یاد می‌کند.

جالب توجه این است که نظامی عروضی - که خود خیام را دیده است (رکذ چهار مقاله / ۱۰۰) و دو داستان دربارهٔ او نقل کرده نامی از شاعری او نبرده است و حسن بن زید بیهقی نیز که شاگرد او بوده، در کتاب تتمهٔ صوان الحکمه ص ۶۶ از خلیقات استاد خویش شمه‌ای ذکر کرده ولی نامی

از شاعری او به میان نیاورده است. (رک. جمفری ۳۰/۱۳۶۸) این مطلب و عدم وجود نسخه‌های اصیل از رباعیات، و همزمانی و برخورد امام محمد غزالی و شاگردان متعصب و ضد فلسفه او، این شبهه را در دلها می‌اندازد که امام، حجة الحق علی الخلق (جمفری/۳۲) و السید الاجمل، حجة الحق، فیلسوف العالم نصره الدین، سید حکماء المشرق و المغرب ابی‌الفتح عمر بن ابراهیم الخیامی (رسالهٔ جوابیه، به نقل از جمفری، ۲۲/۱۳۶۸) یا اصلاً رباعی نمی‌سروده و یا بسیاری از رباعیات - حتی رباعیاتی که اصیل پنداشته شده و از مرصاد العباد و تاریخ جهانگشا و فردوس التواریخ - تألیف در ۸۰۸ - و کتاب نزهة المجالس، نقل کرده‌اند - مورد تردید محقق قرار گیرد. ولی عطار نیشابوری خود، رباعیات؟؟؟ با دقت و در ۵۰ فصل، تدوین و به عنوان اولین مجموعه رباعیات، به نام «مختارنامه» برای ما به یادگار گذاشته است.

برای مقایسه مضمون رباعیها، باید - صرف نظر از شیوه و سبک بیان - به محتوای اندیشه آنها پرداخت.

زیرا که شیوه و سبک بیان رباعیات خیام «در نهایت فصاحت و بلاغت است، در سلاست و روانی مانند آب است ساده و از تصنع و تکلف، فرسنگها دور است و در پی آرایش سخن خود نیست و صنعت شاعری به خرج نمی‌دهد، تخیلات شاعرانه نمی‌جوید، همه، متوجه معانی است که منظور نظر اوست.» (فروغی، ۱۶/۱۳۳۱) اما با همه درستی سخن، باید گفت که این رباعیات موجود، خالی از صنایع بدیعی و زیباییهای کلام نیست و هر جا که صنعت‌گری به استحکام و زیبایی سخن کمک کرده است، از آوردن آنها کوتاهی نشده است، مثلاً این رباعی:

اعادل! همه اسباب جهان خواسته گیر

باغ طربت به سبزه آراسته گیر

وانگاه بر آن سبزه، شمی چون شبنم

بنشسته و با ورا، برخاسته گیر

(فروغی/ ۹۱)

که چندین نوع صنعت، از مراعات نظیر تا مطابقه در آن می‌توان دید. از نظر مضمون و محتوا نیز باید گفت: این رباعیات حول چند محور فکری بیان شده است:

۱. تفکر برای شناخت خود، این فکر تنها مربوط به فلاسفه نیست، بلکه هر انسان متفکری، چه فیلسوف، چه عارف و چه عالم علم شریعت، پیوسته به این مطلب اندیشیده‌اند که انسان چیست؟ کجایی است؟ از کجا آمده است؟ برای چه آمده است؟ در این جهان چه می‌کند؟ راه سعادت و شقاوت او چیست؟ که مجموعه این پرسشها انسان را به شناخت خود و به تبع آن به شناخت خدا می‌رساند.

این پرسشها را نه تنها غزالی، در کیمیای سعادت (خدیوچم، ۱۵/۱۳۸۳) مطرح می‌کند که خواجه عبدالله انصاری - عارف برجسته قرن پنجم - نیز ضمن مطرح کردن این سوالات - همانند خیام - ناآمنن را بهتر می‌داند:

دی آمدم وز من نیامد کاری

و امروز ز من گرم نشد بازاری

فردا بروم، بی‌خبر از اسراری

نا آمده به؟؟ از این بسیاری

رسائل جامع/ ۱۵۷

و این همان مطلبی است که خیام نیز آن را مرتب در ذهن و زبان خود تکرار می‌کند که:



از آمدنم نبود گردون را سود
 وز رفتن من جاه و جلالش نفزود
 وز هیچ کس تیز دو گوشم بشنود
 کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود؟
 (هدایت، ۶۹/۱۳۵۲) (فروغی / ۸۱)

عارفانی چون عطار و مولوی و حافظ و ... نیز در جست‌وجوی این مطلب برآمده‌اند و از سر درد سروده‌اند که:

روزها فکر من این است و همه شب سختم
 که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
 ز کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود
 به کجا می‌روم؟ آخر نمایی وطنم
 مانده‌ام سخت عجب! کز چه سبب ساخت مرا؟
 یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم ...
 گزیده دیوان شمس
 و حافظ نیز:

حجاب چهره جان می‌شود غبار تم
 خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم
 عیان نشد که چرا آمدم؟ کجا رقتم؟
 دریغ و درد، که غافل ز کار خویشتنم
 دیوان، غزل
 و عطار نیز با تفکر در این مورد، به این نتیجه می‌رسد که:

اول، همه نیستی است تا اول کار
 و آخر همه نیستی است تا روز شمار
 برشش جهتم چو نیستی شد انباز
 من چون ز میانه هستی آدم به کنار؟
 مختارنامه / ۴۷

یا:
 زان روز که در صدر خود می‌نشتم
 تا نشستم، به بی‌خودی پیوستم
 دریای عدم شش جهتم بگرفته است
 من، یک شبنم، چگونه گویم، هستم؟
 (همان / همان ص)

۲. اندیشیدن به مرگ و انسان را در مقابل آن زبون دیدن، و رسیدن به این مطلب که با آن همه تلاش و کوشش و رسیدن به اوج کمال، یکباره مرگ در می‌رسد و همه چیز را فرو می‌برد، انگار که اصلاً نبوده است. در نتیجه این تفکر، خیام می‌سراید:

چون نیست ز هر چه هست، جز باد به دست
 چون هست به هر چه هست، نقصان و شکست
 انگار که هر چه هست در عالم، نیست
 پندار که هر چه نیست، در عالم هست
 فروغی / ۷۸
 یا:

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود
 نی نام ز ما و نی نشان خواهد بود
 زین پیش نبودیم و نبد هیچ خلل

زین پس چو نباشیم، همان خواهد بود
 (همان / ۸۷)

و عطار نیز بارها و بارها به مرگ اندیشیده و سرانجام به همان مطلبی رسیده، که قبلاً خیام رسیده بوده است:

چون رفت ز جسم، جوهر روشن ما
 از خار دریغ پُر شود گلشن ما
 بر ما برونند و هیچ کس نشناسد
 تا زیر زمین چه می‌رود بر تن ما
 (شفیعی کدکنی / ۲۲۹)

یا:
 خلقی که در این جهان پدیدار شدند
 در خاک به عاقبت گرفتار شدند
 چندین غم خود مخور، که همچون من و تو
 بسیار درآمنند و بسیار شدند
 (همان / همان صفحه)

۳. اندیشیدن به مرگ و رسیدن به این مطلب که: انسان در مقابل آن دست و پا فرو بسته است و جز تسلیم در مقابل آن راهی نیست، او را به این نتیجه می‌رساند که باید دم را غنیمت شمرد و از لحظه لحظه زندگی بهره گرفت، و گرنه فردا جز حسرت و پشیمانی، چیزی با خود نخواهی بُرد، و این، همان است که بعضی آن را «فلسفه اپیکوری» یا «فلسفه خیامی» و یا «خوش باشی» می‌نامند و معتقدند که خیام، آن را از تفکرات ابوالعلاء مصری اخذ کرده است. (برای رد این ادعا، رک. جعفری، ۳۹ / ۱۳۶۸ به بعد)

باید یادآور شد که این تفکر - یعنی تفکر در اسرار خلقت، و درنیافتن رمز و راز مرگ و دعوت به خوشباشی، از اوایل دوره شعر فارسی، در شعر کسانی چون رودکی - قدیمی‌ترین جایی که می‌توان دید - دیده می‌شود. مثلاً در قطعه‌ای برای دلداری کسی بر مرگِ عزیزی، سروده است:

ای آنکه غمگنی و سزاواری
 و اندر نهان سرشک همی باری
 رفت آنکه رفت، آمد آنکه آمد
 بود آنچه بود، خیره چه غم داری
 تا آنجا که:

تا بشکنی سپاه عمان بر دل
 آن به که می‌بیاری و بگساری
 (رودکی / ۴۲)

یا:
 شادزی با سپاه چشمان، شاد
 که جهان نیست جز فسانه و باد
 ز آمده شادمان نباید بود
 وز گذشته نکرد باید یاد
 باد و ایر است این جهان، افسوس
 باده پیش آر، هر چه بادا باد
 (رودکی / ۱۷)

همین تفکر را در شعر شاعران دیگر، چون سنایی و مولوی و حافظ نیز می‌توان دید، منتهی، خیام، آن را با دیدی فلسفی و به همراه تفکری عمیق‌تر و ژرف‌تر بیان می‌دارد:



از دی که گذشت، هیچ ازو یاد مکن
فردا که نیامده است، فریاد مکن
برنامه و گذشته بنیاد مکن
حالی خوش باش و عمر بر باد مکن
(فروغی / ۱۰۵)
یا:

برخیز و مخور غم جهان گذران
بنشین و دمی به شادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفاپی بودی
نوبت به تو خود نیامدی از دگران
(همان / همان ص)
و بالاخره:

دهقان قضا، بسی چو ما کشت و درود
غم خوردن بیهوده، نمی دارد سود
پر کن قدح می، به کفم در نه زود
تا باز خودم، که بودنیها همه بود
(همان / ۹۰)

عطار نیشابوری نیز در پایان این تفکر، به همان چیزی می‌رسد که خیام
رسیده است و بالاخره او نیز دست به دامن ساقی می‌شود، که او را از خود
بی‌خود کند تا غبار حسرت و پشیمانی را از این آمدن و رفتن بیهوده - از
دل او بشوید:

خون شد جگرم، بیار جام، ای ساقی!
کاین کار جهان، دم است و دام، ای ساقی!
می ده که گذشت عمر و بگذاشته گیر
روزی دو سه نیز، والسلام، ای ساقی!
(اشرفزاده، ۱۳۷۷/۱۵۶)
یا:

برخواست دلم، چو باده در خم بنشست
وز طلعت گل، هزار داستان شد مست
دستی یزینیم با تو امروز، به نقد
زان پیش که از کار فرو ماند دست
(همان / ۱۵۷)
یا:

چون گل بشکفت در بهار، ای ساقی!
تا کی نهدم زمانه خار، ای ساقی!
در پیش بنه صراحی و بر کف، جام
با سبز خطی به سبزه‌زار، ای ساقی
(همان / ۱۵۶)

صبح از پس کوه، روی بنمود، ای دوست!
خوش باش و بدان، که بودنی بود ای دوست!
هر سیم که داری به زبان آر، که عمر
چون درگذرد ناردت سود، ای دوست!
(همان / ۱۶۰)

۴. ذرات خاک، اعضا خاک شده زیبارویان و شیرین دهان است، به همین
اعتبار، خیام، به زندگان هشدار می‌دهد که حتی «گرد بر آستین نشسته»

را باید «با آرم» بفشانی که «رخ نازنینی» است و به خاکبیز بند می‌دهد
که «نرمک نرمک» خاک ببیزد که آن خاک، «مغز سر کیفیاد» و «چشم
پرویز» است:

هر ذره که بر روی زمینی بوده است
خورشیدرُخی، زهره جبینی بوده است
گرد از رُخ آستین به آرم‌فشان،
کان هم رخ خوب نازنینی بوده است
(هدایت / ۸۵)

ای پیر خردمند! پگه‌تر برخیز
وان کودک خاک بیز را بنگر تیز
پندش ده و گو، که نرم نرمک می‌بیز
مغز سر کیفیاد و چشم پرویز
(همان / همان صفحه)

هر سبزه که بر کنار جویی رُسته است
گویی ز لب فرشته خوبی رُسته است
پا بر سر هر سبزه به خواری نتهی
کان سبزه، ز خاک لاله‌رویی رُسته است
(همان / ۸۸)

عطار نیشابوری نیز به همین وسواس فلسفی - اما با نگرشی عرفانی - دچار
است، خاک زمین را تن سیمبری و نقل دان دهنی می‌بیند و فریاد می‌زند:

ای دل! دانی که کار دنیا گذری است
وقت تو گذشت، رو که وقت دگری است
بر خاک مرو به کبرو بر خاک نشین
کاین خاک زمین نیست، تن سیمبری است
(اشرفزاده / ۱۰۱)
و:

اجزای زمین، تن خردمندان است
ذرات هوا، جمله لب و دندان است
بندیش! که خاکی که برو می‌گذری
گیسوی بتان و روی دلبلدان است
(همان / ۱۰۲)
و:

هر سبزه و گل که از زمین بیرون رُست
از خاک یکی سبز خط گلگون رُست
هر نرگس و لاله، کز که و هامون رُست
از چشم بُنی وز جگری پُر خون رُست
(همان / ۱۰۳)
و:

هر کوزه که بی‌خود به دهان باز نهدم
گوید بشنو تا خبری باز دهم
من همچو تو بودهم در این کوی، ولی
نه نیست همی گردم و نه باز رهم
(همان / ۱۰۲)
و:

پیش از من و تو، پیر و جوانی بوده است



اندوهگنی و شادمانی بوده است
جرعه مفکن بر دهن خاک، که خاک
خاک دهنی چو نقل دانی بوده است
(همان، همان ص)

و از این گونه مضامین خیامی، در مختارنامه، بسیار می‌توان یافت.
۵. بدبینی نسبت به حیات: در رباعیات خیامی، نوعی بدبینی نسبت به
از دست رفتن عمر و جوانی دیده می‌شود که باز هم حاصل عدم توانایی
در گره‌گشایی مرگ است. بدبینی او از نوع بدبینی ابوالحلاء معری نیست.

و این تازه بهار زندگانی، دی شد
آن مرغ طرب که نام او بود شباب
فریاد! ندانم که کی آمد، کی شد؟
(فروغی/ ۸۶)

یا، با آن همه علم و معرفت - که مشکلات گردون، را با آن گشوده است
خود را از گشودن بند مرگ ناتوان می‌شمارد:

از جرم گِل سیاه تا اوج زحل
کردم همه مشکلات کلی را حل
نگشادم بندهای مشکل به جیل
هر بند گشاده شد به جز بند اجل
(همان/ ۱۰۰)

و بالاخره به اینجا می‌رسد که:
ای دیده! اگر کور نه‌ای، گور ببین
و این عالم پُرفتنه و پُرشور ببین
شاهان و سران و سروران، زیر گلند
روهای چو مه، در دهن مور ببین
(همان، ۱۰۵)

عطار نیز با دیدی فلسفی - عارفانه به مسأله مرگ می‌اندیشد و به این
نتیجه می‌رسد که اگر رفتگان خبری باز نمی‌دهند، از این جهت است که
بی‌خبرند:

قومی که به خاک مرگ سر باز نهند
تا حشر زقال و قیل خود باز رهند
تا کی گویی کسی خبر باز نداد؟
چون بی‌خبرند، از چه خبر باز دهند؟
(اشرف‌زاده/ ۱۰۰)

حتی، به نوعی، جای خود را پس از مرگ نمی‌داند و همچنان چون خیام،
راز مرگ برای او ناگشوده می‌ماند:

از مرگ، چو آب روی دلخواهم شد
با او به دو حرف، قصه کوتاهم شد
گفتم: «چو شدی، کجات جویم، جانا؟»
گفتا که: چه دانم که کجا خواهم شد؟
(همان/ ۱۰۳)

یا:

چون رفت ز جسم، جوهر روشن ما
از خار دریغ پُر شود گلشن ما
بر ما بروند و هیچ کس نشناسد
تا زیرزمین چه می‌رود بر سر ما
(همان/ ۱۰۱)

بدون شک همه رباعیات که در مجموعه‌هایی که به نام خیام، فراهم
آمده است نمی‌تواند از ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیامی - خیام - باشد. حتی
رباعیاتی که نام خیام در آنها آمده است و اغلب محققان آنان را اصیل
پنداشته‌اند. (ر.ک فروغی/ ۲۹)، مانند این رباعی:

خیام اگر زیاده مستی، خوش باش
با ماه رخی اگر نشستی، خوش باش



«ابوالحلاء مرگ را از آن رو که آدمی را از چنگ بدبختیهای بی‌دری نجات
می‌دهد - چون در نظر وی مرگ، انتهای حیات است - نوشداروی بزرگ
می‌شمارد و می‌گوید:

اما حیاتی، فمالی عندها فرج

فَلَيْتَ شِعْرِي عَنْ مَوْتِي إِذَا قَدَمَا (شجره، ۱۱۰/۱۳۲۰)

(اما زندگی، من در آن گشایشی ندیدم. کاش مرگ مرا پذیره می‌شد)

در صورتی که خیام، مرگ را دشمن می‌شمارد و سوزناک‌ترین ناله خود را
برای سپری شدن ایام جوانی، و رسیدن مرگ، با تمام وجود ابراز می‌کند:
افسوس! که نامه جوانی طی شد



چون عاقبت کار جهان نیستی است
انگار که نیستی، چو هستی خود باش
(فروغی / ۱۰۰)

هر چند ترکیب کلمات و کاربرد سبکی آنها، شیوه خیامی دارد و مفهوم خوش باشی نیز از آن مستفاد می‌شود که صبغه اصلی اشعار خیام است. مرحوم فروغی و دکتر غنی، با تردید ۱۷۸ رباعی، صادق هدایت، ۱۴۳ رباعی (ترانه‌های خیام، ۱۳۵۳)، حسن دانشفر ۸۵ رباعی (با مقدمه مینوی، بی‌تا) و محمد رضائی، (۱۳۱۵) حدود ۴۸۰ رباعی را به نام خیام در مجموعه رباعیات، به چاپ رسانده‌اند. دیگران هم اغلب بر اساس تحقیق مرحوم فروغی و دکتر غنی، رباعیات خیام را کمتر و بیشتر پنداشته‌اند، که البته همگی اذعان دارند که صحیح‌ترین و اصیل‌ترین رباعیات خیام را باید در کتاب «رباعیات حکیم خیام نیشابوری» تصحیح این دو بزرگوار دانست. با جست‌وجو در کتاب مختارنامه عطار، بعضی از رباعیاتی که محققان به نام خیام ضبط کرده‌اند در این کتاب - گاهی با جزئی اختلافی - می‌توان دید. این نکته قابل تأکید است که ۱۰۳ سال بعد از مرگ خیام، اولین رباعیات او، در کتاب مرصادالعباد از قلم عارفی چون نجم‌الدین رازی - که ضد فلسفه است - نگاشته شده، در حالی که مختارنامه را خود عطار نیشابوری در پنجاه باب تدوین کرده، بعضی رباعیات را شسته، و خود نپسندیده است، و باقی را به صورت مجموعه‌ای مدون و با موضوع‌بندی خاص خود، تدوین کرده است.

قدیمی‌ترین نسخه‌ای از آن، که مورد استفاده آقای شفیی کدکنی قرار گرفته، نسخه مورخ به سال ۷۳۱ و نسخه اساس مورخ به سال ۸۲۶ است، که احتمال ورود رباعیهایی از سایر گویندگان در آنها کمتر می‌رود، در حالی که متنی که پروفیسور رزن آلمانی، از روی آن، رباعیات خیام را به آلمانی ترجمه کرده، مورخ ۷۲۱ و شامل ۳۳۹ رباعی بوده است. «اما کتاب و کاغذ آن به طور وضوح، نشان می‌دهد که تاریخ زمانش، از نسخه اولی - نسخه بودلیان مورخ ۸۶۱ - دیرتر است و دکتر رزن احتمال می‌دهد که این متن، از روی نسخه‌ای که در ۷۲۱ هجری نگاشته شده، استنساخ شده باشد و نسخه‌نویسان - تاریخ نسخه خود را جلوتر گذاشته‌اند.» (شجره، حسین، ۱۷۵/۱۳۳۰)

البته در عین صائب بودن رأی دکتر رزن، باید اذعان کرد که این مجموعه - و هر مجموعه دیگری از رباعیات خیام - به مرور ایام گردآمده و هرگز نسخه‌ای مدون از مجموعه رباعیات، از خیام یا شاگردان او پدید نیامده است.

با مقایسه مجموعه‌های رباعیات خیام، با مختارنامه، علاوه بر شباهت‌های فکری پنج‌گانه فوق‌الذکر به بعضی از رباعیات برمی‌خوریم که مشترکاً در مختارنامه و سایر مجموعه‌ها - گاهی بعینه و گاهی با تغییر جزئی کلمات - آمده است، از جمله: خیام:

بر فرش خاک، خفتگان می‌بینم
در زیر زمین، نهفتگان می‌بینم
چندان که به صحرائی عدم می‌نگرم
نا آمدگان و رفتگان می‌بینم
(فروغی ۱۰۲) (هدایت / ۸۵)

عطار:

بر بستر خاک، خفتگان می‌بینم
در زیر زمین نهفتگان می‌بینم

چندان که به صحرائی عدم می‌نگرم
نا آمدگان و رفتگان می‌بینم
(مختارنامه / ۱۲۱)

خیام:

چون عهده نمی‌کند کسی فردا را
حالی خوش دار، این دل پرسودا را
می‌نوش به ماهتاب، ای ماه که ماه
بسیار بتابد و نیاید ما را
(فروغی / ۷۱) (هدایت / ۱۰۴)

عطار:

چون عهده نمی‌کند کسی فردا را
یک امشب خوش کن دل پرسودا را
می‌نوش به نور ماه، ای ماه، که ماه
بسیار بتابد که نیاید ما را
(مختارنامه / ۲۱۱)

خیام:

بر چهره گل، نسیم نوروز خوش است
در صحن چمن، روی دل افروز خوش است
از دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست
خوش باش و زدی مگو، که امروز خوش است
(فروغی / ۷۵) (هدایت / ۱۰۶) (دانشفر / ۱۸۷)

عطار:

بر چهره گل، شبنم نوروز خوش است
در باغ و چمن روی دل افروز خوش است
از دی که گذشت، هر چه گویی خوش نیست
خوش باش و زدی مگو، که امروز خوش است
(مختارنامه / ۲۱۰)

خیام:

می‌خور که فلک بهر هلاک من و تو
قصدی دارد به جان پاک من و تو
در سبزه‌نشین و می‌روشن می‌خور
کاین سبزه بسی دمد ز خاک من و تو
(فروغی / ۱۰۹) (هدایت / ۸۹)

عطار:

می‌خور، که فلک بهر هلاک من و تو
قصدی دارد به جان پاک من و تو
بر سبزه‌نشین، که عمر بسیار نماند
تا سبزه برون دمد ز خاک من و تو
(مختارنامه / ۲۱۳)

خیام:

مهتاب، به نور دامن شب بشکافت
می‌نوش، دی بهتر از این نتوان یافت
خوش باش و میندیش، که مهتاب بسی

اندر سر خاک یک به یک خواهد تافت
(فروغی/۸۲) (هدایت/۱۰۶)

عطار:

مهتاب، به نور، دامن شب بشکافت
می خور که دمی خوشتر از این نتوان یافت
خوش باش و بیندیش که مهتاب بسی
خوش بر سر خاک یک به یک خواهد تافت
(مختارنامه/۲۱۱)

علاوه بر این تکرارها، تعداد بسیاری از رباعیات عطار - در مختارنامه - با مضمون بعضی رباعیات خیام، مانند است و تفکراتی چون تفکرات او، در آنها می توان دید.

از جمله:

عطار:

ای دل! دیدی که هر چه دیدی هیچ است؟
هر قصه دوران که شنیدی، هیچ است
چندین که زهرسوی دویدی، هیچ است
و امروز که گوشه‌ای گزیدی هیچ است
(مختارنامه/۴۸)
خیام:

دنیا دیدی و هر چه دیدی، هیچ است
و آن نیز که گفתי و شنیدی، هیچ است
سرتاسر آفاق دویدی هیچ است
و آن نیز که در خانه خریدی، هیچ است
(هدایت/۱۰۱) (رمضانی/رباعی/۸۹)

این رباعی در «فروغی» نیامده است، ولی در نسخه‌های دیگر علاوه بر رباعی مذکور، رباعی دیگری نیز با همین ردیف آمده است:

دوران جهان بی می و ساقی هیچ است
بی‌زمزمه نای عراقی هیچ است
هر چند در احوال جهان می‌نگرم
حاصل همه عشرت است و باقی هیچ است
(هدایت/۱۱۰) (رمضانی/رباعی/۹۱)

عطار:

پیش از من و تو، پیر و جوانی بوده است
اندوهگنی و شادمانی بوده است
جرعه مفکن بر دهن خاک، که خاک
خاک دهنی چو نفل دانی بودست
(مختارنامه/۱۲۰)

خیام:

پیش از من و تو، لیل و نهاری بوده است
گردنده فلک نیز به کاری بوده است
زنهار قدم به خاک آهسته نهی
کان مردمک چشم نگاری بوده است

(فروغی/۳۸) (رمضانی/رباعی/۵۱)

که از نظر مفهوم یکی است. (در متن فروغی مصراع سوم بدین صورت است: «هر جا که قدم نهی تو بر روی زمین» و معلوم می‌شود که رباعی، از سینه‌ها و با دگرگونی‌های شفاهی، ثبت شده است. رباعی منقول در متن فروغی، از کتاب نزهة المجالس است که به سال ۲۳۱، یعنی حدود ۲۱۴ سال پس از مرگ خیام نوشته شده است.

عطار:

روزی که بود روز هلاک من و تو
از تن برهد روان پاک من و تو
ای بس که نباشیم وزین طاق کبود
مه می‌تابد بر سر خاک من و تو
(مختارنامه/۲۱۱)

دو رباعی با همین قافیه و ردیف، در مجموعه رباعیات خیام دیده می‌شود:

از تن چو برفت جان پاک من و تو
خشتی دو نهند بر مفاک من و تو
وان گاه برای خشت گور دگران
در کالیدی کشند خاک من و تو
(فروغی/۱۰۸) (دانشفر/۲۳۵) (رمضانی/رباعی/۳۹۴. با اندک تغییری)

و دیگری:

می‌خور که فلک بهر هلاک من و تو
قصدی دارد به جان پاک من و تو
در سبزه نشین و می روشن می‌خور
کاین سبزه بسی دمد ز خاک من و تو
(همان/۱۰۹) (هدایت/۸۹)

همین رباعی در رضانی به صورت ذیل آمده است:

این چرخ فلک بهر هلاک من و تو
قصدی دارد به جان پاک من و تو
بر سبزه نشین، پیاله کش، دیر نماند
تا سبزه برون دمد ز خاک من و تو
(رمضانی/رباعی/۳۹۶)

متأسفانه نسخه چاپ کلاله خاور - رضانی - مشخص نکرده است که رباعیها را از کدام مجموعه چاپ کرده است، زیرا اگر چه در مقدمه، قدری از تحقیقات مرحوم فروغی را آورده است ولی تعداد رباعیاتی که آورده تقریباً ۲/۵ برابر نسخه فروغی است و گر نه تفاوت این دگرگونیها، بهتر مشخص می‌شد خیام، رباعی‌ای با ردیف «ای ساقی» و به مضمون ذیل دارد:

تا چند حدیث پنج و چار ای ساقی!
مشکل چه یکی چه صد هزار ای ساقی!
خاکیم همه، چنگ بساز، ای ساقی
بادیم همه باده بیار، ای ساقی!
(فروغی/۱۱۳)

که در نسخه رضانی، به جای «ای ساقی!»، «ای مطرب» آمده است که با چنگ مناسب‌تر است. (رمضانی، رباعی/۴۴۰) در «ترانه‌های خیام» رباعی دیگری با ردیف «ای ساقی» و با قافیه‌ای دیگر آمده است:

آنان که ز پیش رفته‌اند، ای ساقی
در خاک غرور خفته‌اند، ای ساقی!
رو باده خور و حقیقت از من بشنو
باد است هر آنچه گفته‌اند، ای ساقی!
(هدایت/ ۷۲) (صافی/ ۱۰۹)

در رباعی دیگری، با ردیف «ای ساقی» در رمضان (رباعی ۴۴۱) آمده است که بسیار سخیف و غیرهنری است و مشخص نیست که آن را از کجا به نام خیام ثبت کرده است:

تا چند ز یاسین و برات، ای ساقی!
بنویس به میخانه برات، ای ساقی!
روزی که برات ما به میخانه برند
آن روز، به از شب برات، ای ساقی!

در ترجمه عربی رباعیات خیام، نیز رباعی‌ای با همین ردیف آمده است که ظاهراً دگرگون شده رباعی منقول از فروغی است:

در سنگ اگر شوی چونار، ای ساقی!
هم آب اجل کند گزار، ای ساقی!
خاک است جهان، غزل بگو، ای مطرب
با دست نفس، باده بیار، ای ساقی
(صافی/ ۱۰۶)

نیز رباعی و دیگری با ردیف ساقی، که مسلم است از خیام نیست (ص ۱۰۷).

عطار نیشابوری سیزده رباعی با ردیف «ای ساقی» و با مضامینی بسیار نزدیک به رباعی منقول در فروغی دارد:

تا کی گویی ز چار و هفت، ای ساقی!
تا چند ز چار و هفت، تقم ای ساقی!
هین قول بگو که وقت شد، ای مطرب!
هین باده بده که عمر رفت، ای ساقی!
(مختارنامه/ ۲۰۹)

یا:

چون گل بشکفت در بهار، ای ساقی!
تا کی نهدم زمانه خار، ای ساقی!
در پیش بنه صراحی و برکف جام
با سبزه‌خطی به سبزه‌زار، ای ساقی!
(همان)

یا:

شمع است و شراب و ماهتاب، ای ساقی!
شاهد ز شراب نیم خواب، ای ساقی!
از خاک مگو، وین دل پر آتش نیز
بر باد مده بیار آب، ای ساقی!
(همان)

این نمونه‌ها و نمونه‌های بسیار دیگر که مخصوصاً در مختارنامه آمده است، حالت شگفت این عارف وارسته را چون حالت فیلسوفی مانند خیام می‌نمایند که انسان را به شگفتی می‌اندازد، آن که از مقام طلب تا فنا فی الله را پله‌پله طی کرده و گاه با تفکر در عالم خلقت و دیدن فنا فی بیکری بهشتی‌رویان، چون خیام دست به دامان ساقی می‌زند تا عمر رفته و

جوانه‌های بر باد رفته را فریاد کند و بدین وسیله خود را از این دنیای پست بیرون بکشد و دم را غنیمت بشمارد:

تا کی شوم از زمانه پست ای ساقی!
زین پس من و آن زلف خوش‌ست، ای ساقی!
زل تو به دست، با تو دستی بزیم
زان بیش که بگذرد ز دست، ای ساقی!
(مختارنامه/ ۲۰۹)

آیا صرف‌نظر از مثنویهای چهارگانه و تفکرات ناب عرفانی و غزلیات - که ناب‌ترین لحظه‌های عارفانه و گاه عاشقانه عطار است - عطار، در بعضی رباعیات، خیامی دیگر نیست؟ و همان تفکرات ناب فلسفه خیامی را دنبال نمی‌کند؟

اینها پرسشهایی است که تحقیقی بیشتری می‌طلبد.
اجزای زمین، تن خردمندان است
ذرات هوا، جمله لب و دندان است
بتدیش که خاکی که برو می‌گذری
گیسوی بتان و روی دلبدان است
(مختارنامه/ ۱۲۰)

و:

هر سبزه و گل که از زمین بیرون رست
از خاک یکی سبزه‌خط گلگون رست
هر ترگس و لاله کز که و هامون رست
از چشم بتی وز جگری پر خون رست
(مختارنامه/ ۱۲۰)

والسلام

منابع و مأخذ:

- اشراف‌زاده، رضا، گزیده رباعیات عطار نیشابوری، اساطیر، تهران، ۱۳۷۷.
انصاری، خواجه عبدالله، رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری، تصحیح دستگری، وحید کتابفروشی فروغی، تهران، ۱۳۳۹.
برتلسم، یوگنی، رباعیات عمر خیام، گام، تهران، بهار ۶۲.
بهاریان، اکبر، خیام و فتنیز جزالده، با منادان تهران، ۱۳۳۵.
جعفری، محمدتقی، تحلیل شخصیت خیام، کیهان، تهران، ۱۳۶۸.
دانشگر، حسین، درباره رباعیات عمر خیام (با مقدمه مینوی، مجتبی)، اسکندری، تهران، بی‌تا.
رضائی، محمد، رباعیات حکیم عمر خیام (تصحیح و مقابله)، کلاله خور، تهران، ۱۳۱۵.
رودکی، ابوجعفر، دیوان شعر رودکی، شعرا، جعفر، قطره چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰.
شجره، حسین، محقق در رباعیات و زندگانی خیام، کتابفروشی اقبال، تهران، ۱۳۲۰.
شفیعی کدکنی، محمدرضا، زبور پارسی، آگه، تهران، ۱۳۷۸.
شمس قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار المعجم، تصحیح دوباره مدرس رضوی، انتشارات تهران، تهران، ۱۳۱۴.
صافی، سید احمد، رباعیات حکیم عمر خیام با ترجمه به شعر عربی، فروغی، بی‌جا، بی‌تا.
صدیقی نخجوانی، خیام‌پناری و پاسخ آثار قلندرانه او، کانون انتشارات محمدی، تهران، ۱۳۴۷.
صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد دوم، ابن سینا، تهران، ۱۳۳۷.
عطار نیشابوری، فریدالدین، مختارنامه، توس، تهران، ۱۳۵۸.
غزالی، ابوحامد امام محمد خدیو جم، حسین، علمی - فرهنگی، چاپ یازدهم، تهران، ۱۳۸۳.
فروغی، محمدعلی و دکتر غنی، رباعیات حکیم خیام نیشابوری، شرکت سهیلی چاپ رنگین، تهران، ۱۳۳۱.
محبوب محمدجعفر، سبک خراسانی در شعر فارسی، فردوسی، تهران، بی‌تا.
محمد بن منور، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید شفیعی کدکنی، محمدرضا، آگه، تهران، ۱۳۶۶.
نظامی عروضی، چهار مقاله معین، محمد، جامی، تهران.
بان زبک، تاریخ ادبیات ترجمه شهابی، عیسی، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۴.

